

# جایگاه دین در دنیای امروز

---

یاسر محدّث مجتهدی

---

# جایگاه دین در دنیای امروز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان امروز در دنیایی زندگی می‌کند که رشد و پیشرفت در آن بسیار سریع شده است. او باید خود را با شرایط دنیای امروز وفق دهد. دنیای امروز در ظاهر مانند مسابقه‌ی دوپی است، که یک ثانیه دیرتر شروع کردن، باعث خواهد شد هیچ‌گاه به رقبای نرسید. زمانی بود که سال‌ها می‌گذشت و پیشرفت خاصی در دنیا رخ نمی‌داد. اما امروزه پیشرفت‌های بشر روزانه و حتی سریع‌تر شده است. از طرفی دیگر به خاطر سرعت بسیار بالای دنیای امروز، وقت انسان‌ها نیز کم شده است. آن‌ها ناچارند خود را با این سرعت تطبیق دهند. در گذشته شخص چند ساعت در روز کار می‌کرد، سر ظهر به خانه می‌رفت و استراحت می‌کرد. دوباره بعدازظهر به سر کارش باز می‌گشت، و نزدیک غروب به خانه باز می‌گشت؛ امروزه این روند برای افراد عادی شدنی نیست. اکثر افراد روزانه حداقل ۱۰ تا ۱۲ ساعت کار می‌کنند. و در اوقات استراحتشان هم به فعالیت‌های اینترنتی خویش می‌پردازند. و در نهایت به زور چند ساعتی را استراحت می‌کنند تا از پا نیفتند. این وضعیت روزانه ادامه پیدا می‌کند، و افراد فرصتی برای آرامش ندارند.

آنچه در این وضعیت اهمیت می‌یابد وفق دادن شرایط خود و زندگی با جامعه و شرایط آن است. به طور طبیعی باید سطح مالی افراد از متوسط بالاتر باشد، تا بتوانند با دغدغه‌ی کمتری روزگار را سپری کنند. با این مقدمه بهتر می‌توان موضوع این نوشتار را درک کرد؛ در این دنیا اصولاً دین نقشی دارد؟ اصلاً کسی فرصتی دارد تا بخواهد به چنین مسائلی فکر کند؟

برای پاسخ به این پرسش باید دو مطلب بررسی شود:

اول: آیا نیازی در زندگی انسان امروزی وجود دارد که دنیای امروز از عهده‌ی پاسخ آن برنیاید؟

دوم: هدف واقعی ادیان چیست؟ آیا این هدف در دنیای امروز نقشی دارد؟ و آیا می‌تواند پاسخ نیاز احتمالی مقدمه‌ی

اول باشد؟

پرسش اول

در ابتدا به نظر می‌آید نیازی نباشد که دنیای امروز نتوانسته باشد به آن پاسخ دهد. بشر امروزی همه چیز دارد. از امکانات مادی گرفته، تا لذت‌هایی که هیچ‌گاه آن‌ها را تا این زمان تجربه نکرده بود. اما اگر با انصاف و کمی دقت بررسی کنیم، بشر هنوز خلأیی دارد، که این همه پیشرفت نتوانسته است آن را پر کند. ما نام آن را در ابتدا آرامش می‌گذاریم. انسان هرچه قدر هم که در این دنیای شلوغ غوطه‌ور شده باشد، بالوجدان می‌یابد زمان‌های بسیاری است که آرامش ندارد. اتفاقاً شرایط زندگی در دنیای امروز، حجم استرس و فشار بسیاری را به انسان وارد می‌کند، که در گذشته خبری از آن نبود. برای مثال در زمان نه چندان دور، خبری از اجاره‌ی خانه به این شکل نبود. خبری از شرکت در جلسات پیچیده‌ی کاری نبود. ترس از دست دادن شغل و بسیاری عوامل دیگر که یکی از آن‌ها برای نداشتن هرگونه آرامشی کافی است. در حالی که امروزه برای بسیاری از افراد این عوامل با هم پیش می‌آید.

از طرفی دیگر گرایش‌های عجیب بشر به فرقه‌های جدید که اکثر آن‌ها در قرن بیستم ایجاد شده است، مؤید مهمی بر این مدعاست. برای یک نمونه به جنبشی که اُشو در هند آغاز کرد توجه کنید. در آغاز این جنبش با چند نفر بسیار محدود

شکل گرفت. با سرعتی باور نکردنی آنقدر وسیع شد که در هند فضایی بسیار بزرگی را تهیه کردند، تا پاسخگوی مراجعین باشند. و عجیب این است که اکثر مراجعین ایشان غربی بودند. پس از اندک زمانی دیگر هند پاسخگوی مراجعین نبود. اشو با مریدانش به آمریکا نقل مکان کردند. و در آنجا شهر گونه‌ای را تأسیس کردند. جز اندک مریدانی که هندی بودند، همه غربی بودند. جالب این است که اشو همواره خود را رهبر معنوی ثروتمندان معرفی می‌کرد. و قائل بود این همه دین و فرقه برای فقرا آمده است. این روش بیان در جلب مخاطب بسیار اثر گذار بود. چرا که اغلب مریدان او متوسط به بالا و تحصیل کرده بودند. این جریان حدود ۵۰ سال پیش رخ داده است. اشو سال ۱۹۹۰ میلادی فوت کرده است. یعنی از زمان فوتش هنوز ۳۰ سال نمی‌گذرد. این جنبش در همین دنیای پیشرفته‌ی کنونی رخ داده است. مریدان او همه‌ی زندگی خود را می‌فروختند، اموالشان را تقدیم گروه می‌کردند، به گُمون نقل مکان می‌کردند، و آن را برای زندگی تا پایان عمرشان انتخاب می‌کردند. مطالعه‌ی این جنبش که فقط به بخشی از آن در این نوشتار اشاره شد، به هدف این نوشتار کمک می‌کند.

این‌گونه اتفاقات که در چند صد سال گذشته ماندش بسیار است، به خوبی گویای نیازی است که دنیای امروز نتوانسته است به آن پاسخ دهد. تا حدی که یک غربی تمام عیار، حاضر است از زندگی در رفاه دست بکشد، و زندگی ساده‌ای را در کمون راجیشی‌ها در پیش گیرد؛ تا شاید بتواند به حلقه‌ی مفقوده‌ی زندگیش راهی پیدا کند. تعداد بالای افراد پیوسته در همین یک جنبش، مدعای ما را تأیید می‌کند.

دقت نمایید که این تأییدی برای مدعای ماست. نه دلیل آن. دلیل چنان‌که بیان شد، مراجعه‌ی به خود و اطرافیانتان است.

اگر بخواهیم کمی این نداشتن آرامش، یا به تعبیر دیگر عدم رضایت کامل از زندگی را واکاوی کنیم. به این مطلب می‌رسیم که منشأ آن سیر نشدن انسان است. با وجود این‌که سطح زندگی در دنیای امروز بسیار رشد کرده است، هنوز انسان سیر نشده است. کمی در احوال ثروتمندان کهنسال اطرافمان دقت کنیم. اکثر آن‌ها در سنین پیری با وجود این‌که احتیاج مادی دیگری ندارند، کارها و پروژه‌هایی را شروع می‌کنند که بسیار عجیب است. تنها دلیل آن سیری ناپذیری انسان است. این سیر نشدن نتیجه‌اش در زندگی: عدم رضایت، افسردگی، بیماری‌ها و ... است.

در نتیجه انسان نیازی دارد که این دنیا با همه‌ی پیشرفتش از عهده‌ی آن برنیامده است. و نتوانسته است انسان را راضی کند.

## پرسش دوم

آیا دین می‌تواند این نیاز اساسی را پاسخ گوید؟ اگر بخواهیم صادقانه به این پرسش پاسخ دهیم، باید بگوییم این دینی که امروزه در دست ماست به هیچ وجه نمی‌تواند رافع این نیاز باشد. امروزه آنچه به عنوان دین پیش روی ماست، بر یک اصل استوار است، و آن عمل است. عمل یا همان فعل، مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها است. که در بعضی ادیان مانند اسلام، روزانه با آن سر و کار داریم. پس از این اعمال خلق و خو و صفات (اخلاقیات) است. پس از آن اعتقادات قرار دارد. همان‌طور که می‌دانیم اعتقادات در حال حاضر کم‌اهمیت‌ترین بخش دین است. پذیرش آن با کمی انصاف قطعاً مورد تأیید خواننده نیز می‌باشد. امروزه اگر کسی اعمالش ترک شود، یا نقص در عمل داشته باشد، ولی اعتقاداتش را بتواند به طور کامل بیان کند، را مسلمان نمی‌دانیم. ولی اگر کسی اعمالش در ظاهر کامل و بدون نقص باشد، اما هیچ از عقاید اسلامی نداند، او را مسلمان کامل می‌دانیم! به علاوه آنچه به عنوان اعتقادات در اختیار ما است، مجموعه‌ای از علم کلام است، که درون خود ایرادات بسیاری به آن وارد است. آیا این اعمال و آن اعتقادات نصفه و نیمه توانسته است مؤمنین را راضی نگه دارد؟ متأسفانه جواب منفی است. دلیل آن را می‌توان به دو طریق جست و جو کرد:

۱. روش دین‌داری امروز ما، که به بخشی از آن در سطور بالا اشاره شد. جز ترس از جهنم، عذاب وجدان، و خوف از خداوند نیست. روشن است که این مسیر آرامش انسان را به طور مطلق سلب می‌کند. و ازدیاد آن حتی می‌تواند باعث مشکلات روانی در انسان شود.

۲. بررسی جامعه‌ی متدینین به خوبی نشان می‌دهد که دینی که امروز وجود دارد نتوانسته است پاسخ دهنده‌ی موضوع بحث باشد. وقتی در میان متدینین می‌رویم، آنچه نمی‌بینیم آرامش و رضایت از زندگی است.

برای این که این نوشتار کامل باشد لازم است بحث را از منظر دیگری بررسی نماییم. درست است که دین امروزی نتوانسته است کار خاصی برای ما انجام دهد، اما برای انصاف در بحث باید بررسی نمود، آیا دین حقیقی نیز نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای بشر باشد؟

مجال پاسخ این پرسش به صورت تفصیلی این نوشتار نیست. اما تلاش می‌کنیم به اختصار این پرسش را پاسخ دهیم. اگر بخواهیم دین را در یک جمله تعریف نماییم، باید بگوییم روش زیست مؤمنانه است. به این معنی که در ابتدا رابطه با خداوند اصلاح شود، و در پی‌اش رابطه با هستی و دیگر انسان‌ها اصلاح می‌شود. چنان‌که واضح است با این تعریف باید دین پاسخ‌گوی نیاز برطرف نشده‌ی انسان باشد. چه اتفاقی افتاده است که دین جاری کمترین ارتباطی به این تعریف ندارد؟! آیا از ابتدا تعریف غلوآمیزی صورت گرفته است؟ یا در گذر زمان از این هدف دور شده است؟

اعتقاد ما این است که حقیقت دین کاملاً با این تعریف سازگار است. اما در طول زمان از مسیر خود خارج شده است. گزاره‌های دینی، گزاره‌هایی هستند که در شرایط زمان خودشان صادر شده‌اند. آن‌ها ظاهری دارند، و باطن و معنایی. اگر به ظاهرشان اخذ شود، همین اتفاقی می‌افتد که برای دینداران ما افتاده است. فکر بشر رشد کرده است، تا اندازه‌ای که امروزه می‌بینیم فرزندان چند ساله از افرادی که چند دهه از عمرشان گذشته است فهم بیشتری دارند. و این مقایسه بین این نسل و نسل هزار سال پیش نیست، بلکه مقایسه بین این نسل و دو نسل گذشته است. در این شرایط نمی‌توان با افراد این جامعه‌ی رشد کرده، با همان ادبیات گذشته سخن گفت، و انتظار داشت این ادبیات را بپذیرند. تنها راه این است که در ابتدا حقیقت دین را دریافت، و سپس با ادبیات امروزی آن را به انسان‌ها منتقل کرد.

از مطالب تا این جا روشن گردید که دو مشکل اساسی در این مسیر وجود دارد:

#### ۱. معلوم نبودن پیام حقیقی ادیان

حقیقت دین به سادگی قابل إحصاء نیست. هرچه قدر مطالعه بیشتر شود، هدف دست نیافتنی تر می نماید. شاید گمان شود برای افراد عادی این امر میسر نیست. و برای متولیان دین (علمای ظاهری) این پیام قابل دریافت است. اما متأسفانه این معضل در بین سردمداران دینی نیز وجود دارد. آنان که دستی بر امر دارند به خوبی می دانند خود متولیان دین، اشرافی به حقیقت دین ندارند. شاید در گذشته این امر را می توانستند مخفی کنند. اما امروزه به تدریج این مطلب عیان و همگانی شده است. جز عده‌ی بسیار اندکی، مابقی متولیان، خود شیرازه‌ی دین را نمی دانند. به همین جهت است که کلام و زندگی‌شان سراسر تناقض است. سخن‌ها با هم در تضاد، حرف‌ها با زندگی در تضاد، و این زنجیره همین‌طور ادامه دارد. وقتی آن‌ها، این پیام را در نیافته‌اند چه انتظاری است که انسان‌های دیگر آن را دریابند.

پیام اصلی ادیان میان هزاران حاشیه گم شده است. آن قدر ناپیدا شده که دیگر نمی توان آن را به سادگی پیدا کرد. دین را باید بتوان در چند جمله برای انسان فهیم امروزی بیان کرد. اما با وجود کثرت کتب موجود، تقریباً هیچ کدام نمی توانند حتی به حوالی آن نزدیک شوند.



۲. عدم توانایی انتقال پیام ادیان به افراد

در این میان عده‌ای هستند که پیام را دریافته‌اند، اما اکثراً به جهت آشنا نبودن با ادبیات جامعه‌ی امروز، نمی‌توانند آن را به دیگران انتقال دهند. وقتی می‌خواهند از این حقیقت سخن بگویند بیشتر از آن دور می‌شوند. ایشان معمولاً سال‌ها با ادبیات خاصی مطالعه کرده‌اند، و زبان فکرشان همان ادبیات شده است. به علاوه آن‌قدر از دنیا دوری کرده‌اند، که با شرایط زمان خویش کاملاً بیگانه‌اند. در این حال چگونه می‌توانند آن‌چه یافته‌اند را انتقال دهند؟!

خلاصه مطالب گذشته: زبان دین، زبانی است مبتنی بر بایدها و نبایدها، در پی آن حقیقتی نهفته است که برای مردمان آن دوران اصلاً قابل درک نبوده است. امروزه اگر کسی بخواهد دین را بیابد و به درستی انتقال دهد مسیر دشواری پیش رو دارد. اصلاً امروز لازم نیست کسی با آن ادبیات با مردم سخن بگوید. با ادبیات خوف و پاداش. امروز باید با عقل مردم سخن گفت. باید بتوان سؤالات آن‌ها را پاسخ داد. باید آموزه‌هایی را بیان کرد که با هم متناقض نباشد.

مثال‌های بسیاری وجود دارد که می‌توان بیان کرد. مثال‌هایی که نشان می‌دهد بیان دینی در آن زمان، امروزه به چه معناست. چون مبنای این نوشتار کوتاه بودن است نمی‌خواهیم وارد مثال‌ها به صورت گسترده شویم؛ به همین جهت به یک مورد اشاره می‌کنیم. این مثال از جمله مواردی است که برای اذهان ما سخت باور است؛ در روایت آمده است:

الإستغفار یزید فی الرزق.

در گذشته شاید مردم این بیان را می‌پذیرفتند، اما در حال حاضر اگر به عموم افراد بگویید استغفار کنید تا روزیتان زیاد شود، به شما خواهند خندید. و احتمالاً در جواب می‌گویند ثروتمندان غربی چه استغفاری کرده‌اند که این‌گونه زندگی می‌کنند؟!

شرح این روایت شاید کمی برای ما ثقیل باشد. اما تفکر، لزوماً موجب بی‌دینی نخواهد شد! می‌توان اندیشید. استغفار به معنای پوشانیدن است. پوشاندن بدی‌ها. انسان از خدا می‌خواهد که بدی‌هایش را بپوشاند. در روایت بیان شده است که این پوشانیدن بدی‌ها، روزی را افزایش می‌دهد. حال اگر کسی خودش بدی‌هایش را با صفات و اخلاق پسندیده پوشاند، چرا روزیش زیاد نشود؟ کسی که دارای صفات خوب باشد، در کار و زندگی موفق است. نگاه موحدانه به هستی می‌گوید در حقیقت خداوند است که بدی‌هایش را پوشانده است، چرا که لاحول و لا قوه إلا بالله. پس او در واقع استغفار کرده است. و روزیش زیاد می‌شود. به همین سادگی.

در انتها پاسخ اصلی این نوشتار را بیان می‌کنیم، باورهای انسان می‌تواند رابطه‌ی او را با خداوند، و هستی اصلاح کند. و تنها همین راه است که می‌تواند به انسان آرامش ببخشد، و حس رضایت از زندگی را در لحظات دشوار به همراه داشته باشد. این باورها، تنها از راه دین به دست نمی‌آید، بلکه عقول قوی نیز می‌توانند به آن برسند. همان‌طور که در تاریخ بشر شواهد بسیاری وجود دارد. این باورها به هیچ‌وجه با پیشرفت انسان در تعارض نیست. بلکه هر چه انسان رشد بیشتری کند، این مسیر هموارتر می‌شود.

یاسر محدث مجتهدی

نگاشته‌ی: فروردین ۱۳۹۸، شعبان ۱۴۴۰